

# SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

نگاهی دربارهٔ سفرنایِ هابرماس در دانشگاهِ نروژ



رضا علیمانی

شماره مقاله : ۱۰۲۱

تعداد صفحه : ۹

آفرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تمریر : ۱۳۸۵

[www.shandel.org](http://www.shandel.org)

موضوع : درس‌های جوامع پساسکولار برای جوامع پیشاسکولار

درس‌های جوامع پساسکولار برای جوامع پیشاسکولار

در سالیان گذشته اندیشمندی انسان دوست و معنویت‌گرا (مصطفی ملکیان)<sup>۱</sup> در جایی گفته بود روشنفکر دو وظیفه دارد: تقریر حقیقت و تقلیل مَرارت (مَرارت فردِ انسان و جمعِ انسان‌ها یا جامعه). در جامعه ما تفکر و عملِ روشنفکری و توجه و دغدغه‌های روشنفکران گاه به طور عمده متوجه یکی از این دو وظیفه می‌شود. مثلاً دغدغه صرف جهت تغییر سیاسی برای تقلیل مَرارت و کاهش از رنج بشری در دهه‌های ۴۰ تا ۶۰ در اکثر روشنفکران (شریعتی تا حدودی استثناست) و یا دغدغه‌های صرفاً نظری و فکری در بخشی از روشنفکران در دهه ۷۰ و ۸۰ (تا آنجا که از برخی از آنان بیشتر باید به عنوان فیلسوف و جامعه‌شناس و... نام برد نه روشنفکر). و البته در هر دو دوره بوده‌اند انسان‌های نخبه و یا پیرو، فرمانده یا سربازی که دو بُعدی بوده‌اند و فکری - سیاسی (و به عبارتی پراکسیستی) اندیشیده‌اند و عمل کرده‌اند. آنان با نگرش دیالکتیکی به امور نگریسته و در ذهن و زندگی خود، بین ذهن و عین اجتماعی، ربط دیالکتیکی قائل بوده و بر همین مبنا عمل کرده‌اند.

همین مساله در عرصه جهانی نیز وجود دارد، هابرماس یکی از برجسته‌ترین اندیشمندانی است که به شدت به دنبال تقریر حقیقت بوده است اما همواره سمت و سوی تقلیل مَرارت را در اُفق داشته است و این نگرش و مبنای دو بُعدی برای او ویژگی‌های خاص و برجسته‌ای را به ارمغان آورده است. او نه صرفاً به طور فردی و بی‌اعتنا به اوضاع اجتماعی و زیست و سرنوشت مردم، به دنبال کشف حقیقت و سخن‌گویی فیلسوفانه بوده است (هر چند به این نوع افراد و به این نحوه سخن‌گویی‌ها نیز همیشه محتاجیم) و نه در قالب یک مُصلح و فعال سیاسی و حزبی که صرفاً به دنبال تغییر و تحول در حوزه قدرت است عمل کرده است (هر چند به این نوع افراد و به این شیوه رفتار نیز همواره نیازمندیم).

هابرماس یک روشنفکر "تمام" بوده و همواره سعی داشته است دغدغه تقریر حقیقت و تقلیل مَرارت و کاستن از رنج بشری را به هم پیوند بزند. یکی

از خصایص و دستاوردهای این نوع روشنفکری (روشنفکری کامل) نگاه کل‌گرا و از بالا به جامعه و به عبارتی برخورد "مسئولانه" روشنفکری با مردم و اجتماع می‌باشد.

از این منظر است که یورگن هابرماس در سخنرانی ایرادشده در سمینار جایزه هولبرگ، مذهب را مورد بحث قرار می‌دهد. منظر او در این بحث کاملاً دلبُعدی، عینی - ذهنی، است و مذهب را هم از نظر نقش و جایگاه‌اش در جوامع کنونی غرب مورد توجه قرار می‌دهد و هم برخوردی فکری و فرهنگی با آن دارد. به عبارت دیگر در اینجا نیز دغدغه حقیقت - مَرارت را از موضع یک روشنفکر کامل پیگیری می‌کند.

صورت مسأله‌ای که هابرماس مطرح می‌کند بسیار روشن است. "اوج‌گیری نفوذ مذهب در سراسر جهان" و "احیای تعجب‌برانگیز نقش مذهب در قلب جامعه غرب"، (از این پس هر کلمه، عبارت یا جمله‌ای را که داخل گیومه ("") می‌آوریم برگرفته از سخنرانی یادشده هابرماس است)، "اهمیت سیاسی تازه سنت‌های مذهبی و اجتماعات دینی"، "گسترش جنبش‌های مذهبی"، "احیا و نفوذ مذاهب مختلف"، "تشکیل بخش نسبتاً بزرگی از جمعیت آمریکا از شهروندان با ایمان و فعال مذهبی"، و...

این واقعیت "تعجب‌برانگیز" آشکار و فراگیر (که هابرماس از آن به عنوان "احیای تعجب‌برانگیز" و اوج‌گیری نفوذ مذهب در "سراسر جهان یاد کرد) تا بدانجاست که وی همانند برخی متفکران دیگر از تعبیر "زندگی در جامعه پساسکولار" بهره می‌گیرد. هابرماس با حساسیت و بیمناکی ناشی از برخورد مسئولانه یک روشنفکر کل‌نگر، در سخنرانی خود، از واقعیاتی چون "شکل‌گیری عواطف سیاسی تفرقه‌افکن در اطراف محور اعتقاد مذهبی"، "مسموم‌سازی برخورد بین فرهنگ‌های مختلف با حرارت جنبش‌های مذهبی، در بیشتر موارد"، "سرکوب و سرپوش گذاشتن بر جلوه‌های اشراقی عقاید خود"، برخورد "پدرسالارانه" سکولاریسم غربی با مذهب، "جزم‌گرایی سکولار" و... یاد می‌کند.

موضع و منظر روشنفکری (کامل) هابرماس باعث شده تا او در این سخنرانی از موضعی بالا و کل‌نگر بین دو نیروی مذهبی و غیرمذهبی (به عبارتی سکولار) موجود در غرب بایستد و با دغدغه روشنفکری کاستن از رنج و مَرارت بشری به "حفظ انسجام سیاسی" جامعه اشاره کند (که باز فراتر

و کامل‌تر از دغدغه صرف برای "کشف حقیقت" می‌باشد). از نظر او "ابزارهای حقوق و سیاست یعنی تنها ابزارهای موجود در اختیار دولت، برای پرورش ذهنیت‌های لازم جهت ایفای تکالیف مدنیّت و استفاده عمومی از "عقل" را "ناکافی" می‌داند. بر این اساس او به مهمترین سخن و در واقع "راهکار" و "پیام" خود در این سخنرانی می‌رسد:

ضرورت فرایندهای یادگیری تکمیلی (برای مذهبی‌ها و سکولارها)

هابرماس این ضرورت را متقابل می‌داند: هم برای مذهبی‌ها و هم برای غیرمذهبی‌های سکولار<sup>۲</sup>

قبل از پرداختن به اصلی‌ترین سخنان هابرماس باید به یک نکته مهم تأکید کرد و آن تفاوت موقعیت و بستر و صورت مسأله ما و هابرماس است. او در جامعه‌ای (و البته نه حاکمیت و دولتی) به سر می‌برد که به تسامح می‌توان از آن به عنوان جامعه‌ای پساسکولار یاد کرد و ما البته در جامعه‌ای پیشاسکولار به سر می‌بریم و تحت سیطره حاکمیت و دولتی با داعیه شدید دینی زندگی می‌کنیم. درس آموزی و الهام‌گیری روشنفکر ایرانی از روشنفکر غربی بدون توجه به تفاوت وضعیت‌ها و بسترها همیشه مشکل ساز بوده و هست. اما گریز و فرار از این آموزش نیز به این بهانه، جز ساده لوحی و سر بر زیر برف کردن نخواهد بود. ضمن توجه به این نکته مهم یعنی وقوف بر تفاوت وضعیت ما و هابرماس، اما موضع خاص او در این سخنرانی که سعی کرده داورِی مُنصفانه و عالمانه‌ای بین این دو هویت و واقعیت موجود و فعال بکند و راهکارهایی که باز با رعایت انصاف و امکان (حقیقت و مَرارت) برای هر دو می‌دهد، تا حدودی کسب آموزش و تجربه از او را برای ما ساده‌تر می‌کند.

هابرماس به مذهبی‌ها (البته مذهبی‌های غرب) توصیه می‌کند که آنها برای تعامل مثبت با جامعه می‌بایست به یک "خودنگری هرمنوتیکی در درون سنت‌های مذهبی که حاصل بازسازی حقایق مقدسی باشد که برای افراد با ایمان قانع کننده است"، دست زنند. (این همان چیزی است که نواندیشان مذهبی در ایران به عنوان بازنگری در اندیشه دینی مطرح کرده‌اند). اما وی مهم‌ترین اَضلاع و اَبعاد این "خودنگری هرمنوتیکی" را چنین معرفی می‌کند:

الف) "عدم ادعای انحصاری نسبت به حقیقت".

ب) پذیرش "استقلالِ علوم و معرفتِ سکولار" و "پیشرفتِ خودمختارانه" آنها.

ج) پذیرش "بی طرفی دولت" در رابطه با همه عقاید و بویژه عقاید مذهبی.

د) پذیرش "اولویتِ دلایلِ سکولار در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی" برای همه فهم و همه پذیر بودن آن و ضرورتِ ترجمه حقایق و ارزش‌های دینی به "زبانِ سکولار" تا "قابلِ بیان به زبانی که عموم می‌توانند از آن استفاده بکنند" باشد و از همین دیدگاه، مشارکتِ مذهبی‌ها با زبانِ ترجمه شده خود در حوزهٔ تصمیم‌گیری‌های کلانِ اجتماعی.

وی دستیابی به این اهداف را مُستلزمِ اتخاذِ رویکردهای معرفت‌شناختی تازه‌ای می‌داند که البته در این فرصتِ کوتاه وارد این بحث نمی‌شویم. نسبتی که هابرماس بینِ مذهب و حوزهٔ مدنی (از جمله سیاست) برقرار می‌کند، بسیار شبیه نیروهایی در ایران است که معتقد به جدایی دین و دولت اما دخالتِ دین در سیاست‌اند. اما هابرماس برای نیروهای مدرن و سکولار نیز توصیه‌هایی را مطرح می‌کند و آنان را نیز نیازمندِ فرایندِ یادگیریِ تکمیلیِ جدیدی می‌داند که برای "حفظِ انسجامِ جامعهٔ غربی و احترام و همکاریِ لازم" با "شهروندانِ دینی" ضروری می‌یابد.

او به سکولارها خُرده می‌گیرد که برخوردِ "پدرسالارانه" با دین و شهروندانِ دینی کرده‌اند و تصریح می‌کند که "شهروندانِ سکولار، سنت‌های مذهبی و اجتماعاتِ دینی را همچون مراسمِ منسوخِ جوامعِ پیش از مدرنیته تلقی می‌کنند که به حیاتِ خود در عصرِ حاضر ادامه داده‌اند" و "آزادیِ مذهب را تنها به صورتِ حفاظتِ طبیعیِ گونه‌های مُنقرض شده درک می‌کنند! از مَنظَرِ آنان، مذهب فاقدِ هرگونه توجیهِ ذاتی برای ادامهٔ حیات است".

اما هابرماس، هم از نگاهِ یک روشنفکرِ حقیقت‌طلب و هم از موضعِ یک روشنفکرِ مسئول و دارای دغدغه برای حفظِ انسجامِ جامعه و کاستن از رنج و مرارتِ انسان، به انسان‌های سکولار با اندیشهٔ پَسامت‌افیزیکی نیز توصیه‌هایی جدی دارد و آنان را به بازنگری و "تدبیر در خود" در یک "فرایندِ یادگیریِ

تکمیلی " دعوت می‌کند. از جمله بر برخی امور مهم تاکید می‌نماید مانند :

الف) فاصله‌گیری از "وسوسه‌های خودگرایانه" و ضرورت "ارزیابی انتقادی از محدودیت‌های خرد سکولار" و مخالفت با "برداشت محدود و علمی از عقل".

ب) پذیرش استقلال و اعتبار و نقش تاریخی و کنونی مذهب و "کشف ارتباط درونی میراث پساتافیزیک فلسفه غرب با ادیان جهان" که "جهش ادراکی از روایات اسطوره‌ای، مشابه با فلسفه یونان" انجام داده‌اند و "جذب بسیاری از دیدگاه‌ها و مفاهیم دینی در فلسفه" و "درآمیختن مفاهیم فلسفی در دین و خلاصه تاکید بر عدم "خارج ساختن نظریه‌های دینی از قلمرو تبارشناسی عقل".

ج) پذیرش امکان "الهام‌گیری از محتوای دینی و "جذب" محرک‌های مناسب برای خلاقیت و کشف جهان".

هابرماس در این رابطه تصریح می‌کند: "انکار نمودن این فرضیه که ادیان به عنوان تنها عنصر زنده و باقی مانده از عوامل تشکیل دهنده فرهنگ‌های قدیم، همچنان توانسته‌اند جایگاه خویش را در بنای پُر پیچ و خم مدرنیته حفظ نمایند، چندان منطقی نیست؛ زیرا محتوای ادراکی این ادیان هنوز به طور کامل مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است" و می‌افزاید: "ادیان بطور بالقوه هنوز دارای محتوای معنایی ارزشمندی برای الهام بخشیدن به دیگر مردمان فراسوی اجتماعات محدود دینی" می‌باشند و البته تاکید می‌کند "مشروط بر آنکه این توان معنایی بالقوه آنها به صورت حقیقتی با زبان سکولار بیان شود".

هابرماس دستیابی به این اهداف برای سکولارها و اندیشه پساتافیزیکی را نیز مستلزم "تدبیر در خود" و "اتخاذ یک رویکرد معرفت‌شناسی" تازه می‌داند. سخن پایانی او به اندیشه‌های سکولار در غرب این است که: "به طور خلاصه اندیشه پساتافیزیکی [آماده است] با حفظ قاطع ماهیت آگنوستیک خود مطالبی را از دین بگیرد. این طرز اندیشه بر تفاوت میان قطعیت‌های ناشی از ایمان دینی و ادعاهایی که درستی و اعتبار آنها به صورت عمومی قابل

دفاع یا انتقاد است اصرار می‌ورزند؛ اما از این وسوسه خودگرایانه دوری می‌جوید که خود به تنهایی معین نماید کدام قسمت از دکتربین دین منطبق با عقل و کدام قسمت مغایر آن است. رویکرد همراه با انعطاف نسبت به دین، مبین یک رویکرد معرفت‌شناسی است که شهروندان سکولار اگر بخواهند و قادر و مایل به یادگیری مطالب تازه از اظهار نظرهای دینی در عرصه مسائل عمومی باشند، باید همین رویکرد را اتخاذ نمایند، مشروط بر آنکه رویکرد مژبور قابل بیان به زبانی که عموم از آن می‌توانند استفاده کنند، باشد."

مُرور اجمالی مطالب و توصیه‌های جدی و بنیادی هابرماس به مذهبی‌ها و سکولارها، البته بیانگر یک نکته است و آن اینکه از منظر هابرماس ساختار ذهنی پسامتافیزیک در اندیشه کنونی بر ساختار ذهنی متافیزیکی و ساختار ذهنی دینی برتری و اولویت دارد یا حداقل آنکه باورپذیرتر است و یا مورد پذیرش وجه غالب فرهنگ و اندیشه کنونی بشر قرار دارد و در ضمن آنکه، از این جایگاه و منظر به مسائل می‌نگرد. اما وی در عین حال به ضرورت انعطاف و همکاری متقابل سیاسی برای بهبود وضعیت زیست جمعی نیز قائل است. اگر این موضع و تحلیل را در کنار مباحث او درباره نقد عقلانیت و رویکرد به کنش تفاهمی قرار دهیم، درک منسجم‌تر و عمیق‌تری از مجموعه نظریات او خواهیم داشت که خود مبحث دیگری است.

در پایان می‌توان تاکید نمود که مباحث جدی مطرح شده در این سخنرانی می‌تواند برای ما که در وضعیت زیستی متفاوت با وضعیت هابرماس به سر می‌بریم نیز بسیار مفید باشد. اگر او از جامعه پسا سکولار سخن می‌گوید، صدای او می‌تواند برای جوامع پیشا سکولار - که در وضعیت وارونه‌ای به سر می‌برند، اما شاید با برخی دردهای مشترک ناشی از خود حق‌پنداری مطلق و جزمیت رنج می‌برند - مفید و آموزنده باشد و هم دیدگاه هابرماس و هم آموزه‌هایش می‌تواند برای روشنفکران مذهبی و سکولار در ایران مبنایی برای گفت و گو و فهم متقابل، اما از نگاهی مساوی و نه خود محور بینانه - از سوی هیچ کدام از دو سوی ماجرا - باشد. بویژه با توجه به این نتیجه‌گیری نهایی، هابرماس با اشاره به ضرورت فرایندی تکمیلی می‌گوید:

"در مقایسه با معرفی درون‌اندیشی در عرصه آگاهی دینی، می‌توان گامی مشابه را به سمت غلبه توأم با درون‌اندیشی در زمینه جزم‌گرایی سکولار برداشت" و می‌افزاید: "از دیدگاه بیرونی، فیلسوفان نمی‌توانند تعیین کنند که آیا ایمان مدرنیزه شده ایمان واقعی است یا نه" و این خود نوعی به رسمیت

شناختن ایمانِ نوشونده و سکولاریسمِ بازخوانی شده و انعطافِ هر دو رویکرد و فهمِ ضرورت و نیاز برای مُفاهمه، تعامل و همکاری برای ساختن جامعه‌ای انسانی‌تر است؛ جامعه‌ای دربرگیرنده از انسان‌های گوشت و خون‌دار و واقعی که مُتکثرند و گونه‌گون می‌اندیشند و می‌زیند.



۱. ایشان گاه از معنویتِ دینی و گاه از معنویتِ فرادینی سخن می‌گویند و تبلیغ می‌کند. شاید وی اندک‌اندک و به تجربه دریافته است که اولی برای همگان مفید و ممکن است و دومی برای عده‌ای خاص و محدود. یکی برای اکثریتِ انسان‌های گوشت و خون‌دارِ واقعی و دیگری برای اقلیتی از آنها.

۲. البته آنچه او از سکولاریزه شدنِ تجدد نام می‌برد سکولاریزمِ واقعاً موجودِ در غرب است که وی از آن به طورِ مبهم به عنوانِ "کمرنگ شدنِ نفوذِ عقاید و روش‌های مذهبی در عرصهٔ سیاست و در زمینهٔ کلی اجتماع" یاد می‌کند. اما با توجه به مجموعهٔ سخنانِ وی آشکار است آنچه هابرماس از سکولاریزه شدنِ مُراد می‌کند نوعی سکولاریزه شدن است که در ایران

به عنوانِ سکولاریسمِ حداکثری از آن یاد می‌شود (که همهٔ حوزه‌های سیاست، حقوق، اخلاق، خانواده و... و تمامِ حوزه‌های زندگی را در برمی‌گیرد) و نه صرفاً جدایی دین و دولت و نهادهای آنها از یکدیگر (که گاه در مباحثِ فکری و انتزاعی در ایران از آن به عنوانِ سکولاریسمِ حداقلی نام برده می‌شود).